

پاسدار نخستین دادستان انقلاب اسلامی بودم

سید رضی حسینی شیبسترزی که همچون سایر مردم انقلابی به پیام و فرمان امام خمینی رهنما،علیه لیک گفته بود از نیروهای مردمی است که در دوران بیروزی انقلاب اسلامی با پاسداری دادن در خیابان‌ها و همکاری با کمیته انقلاب اسلامی به انقلاب و مردم کشور خود خدمت کرده است.

او از همکاری با مسجد محله به کمیته عشرت‌آباد معرفی و به دادستانی برای پاسداری اعزام شد. که خوش این‌طور می‌گوید:
زمان قبل از بیروزی انقلاب شغل بنده تجاری بود و یک کارگاه راه‌اندازی کرده و شباهنروزی مشغول ساخت و ساز وسایل چوبی بودم که انقلاب شد و بعد هم به جبهه رفته پیش از آنکه با کمیته انقلاب اسلامی همکاری کنم همان روزهای ابتدایی بیروزی انقلاب بود،هنوز دادستانی تشکیلات خود را مهیا نکرده بود و نخستین دادستان انقلاب اسلامی در ساختمان مستقر بود.

در روزهای بعد همانجا گروه ضربت تشکیل شد و من هم در همان گروه فعال بودم تا اینکه به تیم شهید چمران ملحق و به حوزه فرودگاه اعزام شدم.
برها شهید چمران را ملاقات کردم تا اینکه رژیم بعث عراق به خاک ما متعرض شد و از طریق مسجد الهادی به جبهه اعزام شدم و بعد از مدتی از طریق ستاد مشترک، پشتیبانی کتاجچه در ۱۸ کیلومتری مهران را بر عهده بنده گذاشتند و سر هنگ آری‌افک که بعدها سرلشگر شد حکم سرپرستی تدارکات از تقاعات ملکشاهی را برایم صادر و پشتیبانی آن منطقه را به بنده سپرد و حدود ۳ سال در آن منطقه بودم.

**مردمی بودن، عامل جاودانگی کمیته**

مهدی شایسته از پیشکسوتان کمیته انقلاب اسلامی می‌گوید قبل از انقلاب در محله، کارهای راهبیمایی و تدارکات را انجام می‌دادیم، بعد هم جبهه رفتیم. در سیچ و سپاه بودیم و چون همه دوستان و آشنایان‌مان در کمیته بودند ما را به کمیته اورنده البته لزومی نداشت بمابین و تکلیف شرعی خودمان را انجام داده بودیم، چون جنگ تمام شده بود و یک ثبات نسبی در تهران حاکم شد، ترورها هم کم شده بود.

نخستین ویژگی که باعث شد کمیته چوایانه شود مردمی بودنش بود، او ویژگی‌های دیگر بچه‌های کمیته علاقه بسیار کم آنها به مادیات و امور دنیا بود که باعث شد تا حقوق کم آنها در مقایسه با سایر ارگان‌ها هیچ تأثیری بر تعهد و انقلابی‌گری آنها نگذاشت و شاید به قیل آقای مهدوی کنی این حقوق از خمس مردم بود، یعنی آن قدر برکت داشت که قابل محاسبه نبود.
بچه‌های کمیته کم با جان و دل کار می‌کردند و همه جوره خود را سیر بلای این انقلاب کردند، ما صبح می‌رفتیم بسر کار می‌رفتیم ۱۲ شب به منزل می‌رسیدیم؛ البته سپاه و دادستانی هم بودند؛ اما حضورشان خیلی کمتر از پاسداران کمیته بود، بعد هم در جاهای مختلف به طور مشترک عمل کردند.

**خیلی از کمیته‌ای‌ها به نام مرخصی به جبهه می‌رفتند**

در دوران دفاع مقدس چون مسئولیت اداری و مالی را داشتیم می‌دانستم خیلی از پاسدارهای کمیته بدون اینکه کمیته متوجه شود، با مرخصی عادی می‌رفتند و خودشان را به جبهه می‌رساندند، این وظیفه شرعی هر کسی در آن زمان بود، حال بعضی‌ها می‌نواستند بروند و به برخی هم اجازه نمی‌دادند، یعنی امثال ما که می‌خواستیم جبهه برویم، مسئولان خیلی محکم جلویمان را می‌گرفتند و اجازه نمی‌دادند، حتی کاره که آقای مهدوی کنی، سراج و فلاحیان می‌رسید؛ البته بعد از آن تپ تشکیل و کار منسجم شد.

**تلخ‌ترین خاطرات**

تلخ‌ترین خاطرات مربوط به ترورها، عزیزانمان است، یکی از دوستانم ۲۲ بهمن یا من بود و ۲۳ بهمن او را ترور کردند و دیگر دوستانمان که در جبهه به شهادت می‌رسیدند.

دفاع از حرم استعمار همان حرکت دفاع مقدس است و هیچ فرقی ندارد، زمانی ما در داخل با منافقین جنگیده، زمانی در دفاع مقدس مبارزه کردیم و اکنون هم به این صورت، اگر ما در سوره به جنگیم باید در مرزهای خودمان بجنگیم.مدافعین حرم اس‌های خیلی مخلص هستند که در این دوران از مال و جان و فرزندانشان می‌گذرند و می‌روند و این نشان از روحیه انقلابی این افراد دارد.
کلام آخر بنده این است که قدر بازنشکستان نیروی انتظامی و کمیته را بدانید چون آذ‌های خیلی مخلصی هستند و امروز زندگیشان سخت می‌گذرد و مسئول و به اینها توجه کنید.

**هر کمیته‌ای به اندازه نظر قدر کار می‌کرد**

سردار منوچهر علی بابایی پیشکسوت کمیته می‌گوید: بنده ابتدا در کمیته منطقه ۱۲ بودم، بعد هم رفته کمیته مرکز، بعد از ادغام وارد یگان ویژه شدم و از پست‌های پایین فرمانده گروهان و گردان تا فرمانده تپ را بر عهده داشتم، زمان جنگ در تپ مرتضی بن جعفر، لشکر روح‌الله بودم، آخرین پستم هم فرمانده تپ امام خمینی(ره) بود و سه سال پیش بازنشسته شدم.

در تهران که در کمیته سیودم، کار جمع‌آوری خانه‌های تیمی و مبارزه با منافقین ما بود، در یگان ویژه هم در خیابان‌ها، از پاسداری درگیری‌های دانشجویی، کار گری و اجتماعات را برعهده داشتمیم.

ما بعد از ادغام مرتب همان مأموریت‌های کمیته سابق را انجام می‌دادیم،

زمان ادغام بازپرس کمیته مرکزی و سرر وصال شیرازی بودیم و ۶۷ تا نیرو داشتمیم، بعد از ادغام از کلاتری رویه‌رو آمدند پیش ما و گفتند شما چند تا نیرو بودید؟ گفتیم ۶۵ تا گفتند اینجا یکسره موتور و ماشین رفت و آمد می‌کرد، گفتم بچه‌های ما انگیزه و علاقه دارند و مرتب دنبال کار هستند، در واقع اتفاق تصور کرده بودند نیروهای ما خیلی بیشتر از اینها باشد.

**تشویق به‌خاطر جاگذاشتن نیروها!**

بعد از اینکه درگیری‌های کوی دانشگاه شروع شد، همه ساله در ۱۸ تیر می‌رفتیم آنجا و نیروهای موتورسوار ما هم اکثر شهرتشان بودند. یکبار حدود ساعت ۲ نیمه شب بود که گفتند دیگر مأموریت خاتمه یافته و برگردید، ما هم یک آمار سطحی گرفتیم و برگشتیم. سردار رحب‌زاده هم فرمانده یگان‌های ویژه بودند، صبح که من رفته‌م، به من گفتند فرمانده وقت نیروی انتظامی، سردار محمدباقر قالیباف شما را خواسته، وقتی رفته سردار گفت: بابایی تو بیروز دو تا از این موتورسوارها را گذاشتی در محله کوی دانشگاه تا صبح گشت زده‌اند، ما هم بیش از ۱۰۰۰ ناماس از طرف مردم داشته‌ایم که تسکیر کرده‌اند؛ که چه کار خوبی انجام داده‌اید. آقای قالیباف گفتند من می‌خواهم این موتورسوارها را تشویق کنم، چند تا سکه هم به من داد که به آنها بدهم و این در حالی بود که ما اینها را جا گذاشته بودیم.

بنده که جریان را از تیر پرسیدم گفت این دو نفر مسیر را نمی‌شناختند؛ لذا در محل ماندند و تا صبح هم چند بار بنزین زده‌اند و برای اینکه خوایشان نبرد در محل گشت زده‌اند، مردم هم اینها را دیده‌اند و تشکر کرده‌اند.

**کمیته نهادی خودجوش بود**

حسن عرب‌سرخی پیشکسوت کمیته نیز از آن روزها برایم گفت: قبل از انقلاب سرباز بودم، بعد از انقلاب سربازی من تمام شده بود، روزی یکی از بچه‌های محل گفت امروز یکی ۲۵ به ما داده‌اند، آن را در خانه بگذار و هفته‌ای دو سه شب بیا و پست بده و به همین ترتیب وارد کمیته شدم، در ادامه به طور رسمی وارد سازمان شدم و در مأموریت‌هایی که کمیته به ما محول می‌کرد دوشادوش برادران بودم.

آخرین مسئولیتیم در نیروی انتظامی فرمانده یگان امداد تهران بزرگ و فرمانده یگان ویژه است، در گذشته هم مسئول دایره اس‌های ذراتی کل بودم، همچنین چندین سال محافظ بودم.

در ابتدای جنگ در سال ۵۹ به اتفاق شهید سردار حاج ختاکرم که فرمانده ما بود، به اهواز و خرمشهر رفتیم، مدتی آنجا بودیم و برگشتیم و تپ موسی‌بن‌جعفر(ع) که تشکیل شد به طور داطلبانه وارد تپ شد و ۴ ماه در تپ بودیم، اما چون در کار حفاظت شخصیت‌ها بودم بیشتر موافقت نمی‌کردند که به جبهه برویم.

مدتی ما محافظ شخصیت‌هایی که تحویل کمیته می‌شدند، مانند دادستان تهران، جلال‌الدین فریسی بودیم، آخرین کار محافظتی بنده سر تیمی شهید عبدالعزیز حکیم بود، بعد از آن رفته ذراتی و مسئول دایره اس‌ها بودم، بعد هم ادغام انجام شد و سپس فرمانده ارگه اس‌تان تهران شدم، همچنین یک سال فرمانده شهر، یر، ۴ سال سیستان و بلوچستان، ۲ سال معاون اطلاعاتی اس‌تان سیستان و بلوچستان و ۲ سال رئیس سازمان سیستان و بلوچستان بودم و سپس به تهران برگشتم. در کل من ۴۱ سال خدمت کردم، ۱۲ سال در کمیته بودم و ۲۷ سال در نیروی انتظامی و بعد بازنشسته شدم.

**همه ما در کمیته با هم رفاقت داشتیم**

تشکیلات کمیته جمع‌ومعای یکدست بود و باید اینکه بضابط برقرار بود، همه ما به رفاقت می‌رفتیم، در عین حال که وضعیت مدتی داشتیم و سادگی؛ ولی در کار کم نمی‌گذاشتیم، بچه‌ها روحیه ایثارگری داشتند، اگر مأموریتی

کمیته انقلاب اسلامی نخستین سازمانی بود که با فرمان امام خمینی (ره) تشکیل شد، نهادی که همه نیروهای آن از جان و دل مایه گذاشتند تا بتوانند وضعیت آن دوران کشور را به آرامش و امنیت تبدیل کنند، آنها شایانه‌روزی تلاش کردند و همه مخاطرات مبارزه با گروه‌های معاند و شرور را به جان خریدند تا انقلابی که با خون دل امام(ره) و مردم به ثمر نرسشته بود تثبیت شود، این دلیر مردان نه تنها موجب استحکام انقلاب و خنثی سازی فتنه دشمنان شدند بلکه از آغاز جنگ تحمیلی تا بیروزی حق بر باطل شانه به شانه سایر روزمندگان از جان گذشتگی کرده وازه ایثار را به درستی معنا کردند و نقش کلیدی در بیروزی عملیات‌ها و در نهایت شکست‌اهریمن داشتند و بازوی قدرتمندی در دوران دفاع مقدس بودند و گوهرهای بسیاری در این راه به شهادت رسیدند.

**دوم مر هاد سالگرد تصویب قانون نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران بودکه در ماده یک آن آمده است:**

از تاریخ تصویب این قانون وزارت کشور مکلف است نیروهای انتظامی موجود (شهربانی، کمیته و ژاندارمری) را احداکثر ظرف مدت یکسال ادغام نماید و سازمانی تحت عنوان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران تشکیل دهد.

به همین بهانه مروری داریم به نخستین نهاد و تشکیلات انقلاب اسلامی که به فرمان امام خمینی رحمت‌الله علیه پس از بیروزی نهضت در ۲۳ بهمن ۵۷ تشکیل شد::و اما پیشکسوتان و آنها که یادگار این دوران حساس ایران اسلامی هستند را باید گرمی داشت، سینه‌ها، این عزیزان هم چون صندوقچه‌ها گران‌بها حامل اسراری است که باید شنید و دید…

صفحه فر هنگ و مقاومت این هفته پای صحبت این یادگاران روزهای سخت انقلاب نشست تا بگویند و بشنویم که چه بر آنها و این انقلاب گذشته تا ما امروز بتوانیم شکوه و عظمت جمهوری اسلامی را نظاره‌گر باشیم.



## کمیته انقلاب اسلامی از سال ۵۷ تا ادغام

# شهدای کمیته

# قهرمانان گمنام

به ما محول می‌شد خودمان می‌رفتیم. ما ۲۴ ساعت خدمت می‌کردیم و ۲۴ ساعت استراحت داشتیم؛ اما در ساعات استراحت هم در کمیته می‌ماندیم، ما در مأموریت‌های خطیری مانند درگیری‌های خیابانی، مقابله با ترورها و فعالیت منافقین شرکت می‌کردیم.

**لزوم معرفی شهدا و پیشکسوتان کمیته به نسل جدید**

آن زمان سردار ختاکرم اجازه نداد کسی بپوشش را واکنس بزند، ۱۵ سال بعد مقام معظم رهبری بخشنامه دادند که کارهای شخصی خود را به سربازان ندهید. سردار ختاکرم روحیه ایثارگری داشتند و نیروها نیز ایشان را دوست داشتند، مانند نوشته پشت برخی از ماشین‌ها باید در مورد ایشان گفت، گشتم نبود، نگرد نیست… آن اخلاص را در کمتر کسی می‌توان دید؛ اما باید توانیم آن روحیه را در این نسل به‌وجود بیاوریم و گذشته را به آنها انتقال دهیم، ما ۱۲ هزار شهید نیروی انتظامی داریم اما از آنها یاد نمی‌شود، حتی یک کوزه ک بن‌بست به نام شهید ختاکرم نیست، حال اگر بخواهیم این شهید را به نسل جدید معرفی کنیم، نمی‌شود، ما حتی نمی‌توانیم وضع موجود را حفظ کنیم.

**کمیته از بطن انقلاب ایجاد شد**

سردار حسن جزینی پیشکسوت کمیته انقلاب اسلامی می‌گوید: پاسدار سابق کمیته انقلاب اسلامی و در حال حاضر هم بازنشسته هستم، زمانی که



**توضیح: تصویر، مربوط به قبل از شیوع کروناست**

در قسمت مبارزه با مواد مخدر در پل رمی‌مشغول به کار بودم، از آنجا هم رفتهیم کلوب آمریکایی‌ها، سپس پشت حسینیه ارشد و خیابان شهید مطهری آخرین جایی بود که کار می‌کردم و سمتم در آنجا مسئول اطلاعات ستاد مبارزه با مواد مخدر بود، زمان انقلاب هم که حدود ۱۷ سال داشتم، در راهبیمایی‌ها و گروه‌هایی جای جبهه انقلاب شرکت می‌کردم.

وقتی وارد کمیته شدم جوانی ۲۱، ۱۹ ساله بودم و عملیات‌های کشف و ضبط مواد مخدر و دستگیری‌های قاچاقچیان را داشتمیم. سال ۶۱ از لحاظ امنیت شرایط فعلی را نداشتمیم و قاچاقچیان بزگی را دستگیری می‌کردیم و با اینکه سن کمي داشتم مسئولیت بزگی به من محول شده بود. دوره‌های هم مریب تخریب بودم و چون وظیفه آموزشی داشتم اجازه نمی‌دادند که جبهه بروم؛ اما با اصرار و خواهش توانستیم حدود ۴ ماه را در جبهه حضور پیدا کرده و در پدافندی مه‌ران انجام وظیفه کنم که مجروح شدم و ده درد در جابزای جنگ را دارم.

کمیته انقلاب اسلامی در ۲۳ بهمن ۵۷ با فرمان امام خمینی(ره) تشکیل شد، شاید در آن روزها کسی این فکر را نکرده بود که بعد از بیروزی انقلاب اسلامی باید یک نظمی پیدا کنیم و نیروهای ضابطان در آن شرایط که انقلاب ثبات خود را پیدا نکرده بود می‌خواستند از موقعیت سوءاستفاده کنند.

۴- ۵ روز خانه نمی‌رفتند و یا یک یا دوساعت یا نصف روز در خانه می‌ماندند و برمی‌گشتند سر کار و این مسئله بارها اتفاق افتاد، گاهی هم بچه‌ها یک هفته تا ۱۰ روز منزل نمی‌رفتند، این روحیه ایثار و از خودگذشتگی را در کمتر نهادی می‌دیدید.

هر کاری که به بچه‌های کمیته می‌سپردند بدون افرای به بهترین نحو انجام می‌دادند، در کودکانی نوزده یکی از بهترین نهادهایی که کار کرد و توانست کل عوامل کودتا را جمع‌آوری کند، کمیته انقلاب اسلامی بود. در تهران هم در شهرها با منافقین برخورد می‌شد و تعداد زیادی از خانه‌های تیمی در یک روز جمع شد که کار مشترک نیروهای کمیته و سپاه بود.

**دو بار با التماس رفته جبهه**

دو بار با التماس رفته جبهه چون نیروی شهری کم بود و دوستانی بودند که رفتند و شهید شدند مانند شهید خسرو گوزرزی که اولین شهید تپ موسی بن جعفر یا لشکر قایمین بود و خیلی روحیه ایثارگری داشت.

سردار سید مجتبی یکی از بهترین فرماندهان جنگ بود، او در آبادان مستقیم جلوی رئیس‌جمهور وقت، بنی‌صدر خائن ایستاد که امکانات بگیرد و بتواند ایالت را از سقوط نجات دهد؛ ولی بنی‌صدر قبول نکرد و با هم درگیر شدند، تا جایی که نزدیک بود درگیری فیزیکی پیدا کنند.

در غرب هم بچه‌های کمیته خیلی خوب عمل کردند و هر مأموریتی در بحث نفاق و مواد مخدر یا امنیت سطح شهر به آنها می‌سپردند به خوبی انجام می‌دادند، در واقع بهترین نیروها نیروهای کمیته انقلاب اسلامی بودند که با توان و نیروی کمی‌که داشتند بهترین کار را انجام می‌دادند؛ البته آمار همه اینها موجود است و من افرای نمی‌کنم.

**دشمن می خواهد جای شهید و جلا را عوض کند**

حالا دشمن به دنبال این است که جای شهید و جلا را عوض کند و منافقینی که در آن زمان جنایت‌های بسیاری را مرتکب شدند، قرار است بشوند شهید و افرادی که با آنها جنگیدند بشوند جلا؛ و ما نباید بگذاریم این اتفاق بیفتد.

بنده هر بار که در جمع دوستان حاضر می‌شوم با نیروی مضافت خارج می‌شوم، دوستانی هستند که جانباز و شیمیایی شدند و ما باید حواسمان به این افراد باشد، دولت، بنیاد شهید و دیگر مسئولان باید به این افراد رسیدگی کنند؛ آنها ولی نعمتان ما هستند و اگر نبودند حالا نظامی وجود نداشت، سمرق ما باید این بزرگان باشنده، نه کشورهای خارجی باشد.

**کمیته در ابتدا هم قوه مجریه بود، هم مقننه و هم قضائیه**

داوود حنفی پیشکسوت کمیته می‌گوید: قبل از انقلاب جزء پرسنل نیروی هوایی بودم که با فرمان امام(ره) از آنجا فرار کردم و بعد از انقلاب که کمیته تشکیل شد به آن پیوستم. کمیته در آن زمان هم قوه مجریه بود، هم مقننه و هم قضائیه و ما با صلاحیدر روحابونی که در کمیته بودند فعالیت می‌کردیم. بعد از سال -۶۰ که منافقین اعلام قیام مسلحانه کردند، کمیته‌ها متحد شدند، بعد ترورها مطرح شد، از جمله ترور شهید قدوسی، شهید مطهری و شهید مفتح انجام شد؛ لذا بچه‌های کمیته ستاد مشترک را تشکیل دادند و شروع کردند به مبارزه و انصاف هم خوب عمل کردند، کمیته آنها را شناسایی و دستگیری می‌کرد و خیلی‌ها را هم به هلاکت می‌رساند؛ البته چون ما نیروهای جوان و انقلابی بودیم تحت نظر مسئول کمیته که فردی روحانی و مطلع بود خدمت می‌کردیم.

در دفاع مقدس لشکری به همت سید مجتبی و عباس کلوه، به نام موسی بن جعفر(ع) تشکیل شد و به جبهه نیرو اعزام می‌کردند.

**به مدبریانی توصیه می‌کنم بیابید مانند اوایل انقلاب کار کنید**

از این انقلاب که جنگ‌های اقتصادی به آن اضافه شده حفاظت کنیم؛ توصیه من به مدبران‌ان، بالا این است که بیابید مانند اوایل انقلاب کار کنید، آن زمان اصلا ساعت برای ما معنا نداشت، ساعت کاری نمی‌زدیم، چون پایان کار ما مشخص نبود، گاهی سه روز به دنبال سوژهای بودیم، امروز هم باید با ایثارگری کار کنید. امروز ما باید دست به دست هم دهیم و وحدت کلمه را حفظ کنیم، آن زمان هم امام(ره) روی وحدت کلمه تأکید داشتند. امروز جوانان با دهه ۵۰ و سسل ما بیگانه هستند؛ لذا ما باید ارتباط بیشتری با آنها داشته باشیم و تجربیاتمان را به آنها انتقال دهیم و به آنها بگوییم که این انقلاب ثمره خون شهدا و تلاش جانبازان است، همچنین باید تحت امر رهبری باشیم چون ایشان پرچم‌دار این انقلاب هستند.

**نظام جمهوری اسلامی**

**مروهون فعالیت‌های اولیه کمیته انقلاب اسلامی**

رضا فتیحان پیشکسوت کمیته انقلاب اسلامی می‌گوید: قبل از جنگ دانشجو بودم و فعالیت‌های سیاسی داشتم، ما بر اساس امر رهبری در جلسات شرکت می‌کردیم و گروه‌هایی بای با دوستان داشتمیم، بعد از انقلاب هم به طور خودجوش وارد کمیته شدیم و بعد از اینکه آرامش در جامعه حاکم شد به جمع گروه‌های مبارزه با مواد مخدر پیوستیم. در مبارزه با مواد مخدر به‌عنوان فرمانده عملیات‌ها چه در داخل کشور و چه در مرزهای بیرونی فعالیت داشتمیم، در آن مقطع از زمان وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور خیلی بحرانی بود، لذا می‌طلبید که بچه‌ها با اتحاد و از خودگذشتگی بیشتر در این امور دخالت کنند. به قول امام(ره) اگر کمیته‌ها نبودند شاید انقلاب باقی نمی‌ماند، نظام جمهوری اسلامی مروهون فعالیت‌های اولیه کمیته انقلاب اسلامی است، چون به‌صورت خودجوش از کل مردم جوشیده و توسط مردم احیا شد. این کمیته‌ها بودند که انقلاب را به ثمر رساندند و حفظ کردند. در ادامه راه هم سپاه تشکیل شد و فعالیت‌های کمیته را چه در مرزهای کشور و چه در داخل ادامه داد و پا به پای کمیته و چه سبا بهتر از آن کار می‌کرد.

**امروز کسی از شهدای کمیته یاد نمی‌کند**

در همان زمان که مجاری منافقین و دروازه‌های بچه‌ها برای رفتن به جبهه التماس و گریه می‌کردند، یادم می‌آید که یکی از همکاران از کمیته وارد لشکر سید مجتبی شد و به اتفاق ایشان رفتند جبهه و ما دیگر ایشان را ندیدیم تا اینکه جنگ تمام شد، یعنی تمام مدت را در جبهه مانده بود، برای اینکه مبادا برگردد و ایشان را نگه دارند، در کل اشتیاق زیادی برای حضور دائم در جبهه داشتمند، ولی مناسفانه اکنون کسی از آنها یاد نمی‌کند.

**تلخ‌تر از شهادت همسنگرانمان بی‌توجهی به خانواده‌های شهداست**
تلخ‌ترین خاطرات، شهادت همسنگرانمان بود و تلخ‌تر از آن این است که ما به خانواده‌های شهدا توجه نداریم و رشادات و ایثار آنها از خاطر ما رفته است و برکت دفاع مقدس بهترین خاطره است، جنگ برای انقلاب ما خیلی ارزشمند بود، ما ایثار و از خودگذشتگی یاد گرفتیم و رزمنده‌های ما آبدیده شدند و کشور ما به سمت خودکفایی و قوی شدن پیش رفت.

سخن آخر اینکه مسئولان و مقامات ما این بچه‌ها را فراموش نکنند، این رزمندگان یارماندگان دفاع مقدس هستند، به یاد دارم در همین گروه‌هایی‌های خودمان وقتی علما را دعوت کردیم ذوق زده شدند و خاطرات زمان انقلاب و دفاع مقدس برایشان تداعی شده ولی بچه‌های ما به فراموشی سپرده شده‌اند و هیچ‌کس یادی از آنها نمی‌کند.

**جنس بچه‌های کمیته از جنس انقلاب است**

علی بشکوفه پیشکسوت کمیته انقلاب اسلامی می‌گوید: در زمان مبارزات انقلابی فعالیت داشتمیم که شهربانی یکی دو بار ما را دستگیر کرد و در یکی از تظاهرات با باتوم به دهانم کوبیدند و دهانم پار شد و دندان‌هایم شکست. بعد از انقلاب هم وظیفه خودمان دیدیم که از کشورمان دفاع کنیم؛ لذا وارد کمیته شدیم که مسئولیت‌های متفاوتی داشتم، بعد به سپاه رفتم؛ از آنجا هم مأمور شدم به کمیته و در کمیته هم ماندگار شسیدیم و بعد از ادغام هم در نیروی انتظامی ماندگار شدم.

کمیته توانست با تعداد نیروی خیلی کم امنیت را در همه کشور برقرار کند، کلاتری‌ها را احیا کرد، بچه‌های شهربانی برگشتند و از خود کمیته هم در کلاتری‌ها سحرقت شدند، طوری که امام خمینی(ره) فرمود: «مادر همه نهاده‌ا، کمیته انقلاب اسلامی است.»

بنده از طریق سپاه به منتقله رفتم، جزء اطلاعات سپاه و در کردستان بودم، حاج اصغر وصالی فرمانده ما بود، ما حدود دو سه ماه دوره چریکی دیدیم و زمانی که وارد کار شدیم چون حاج اصغر دوره‌های چریکی را در لبنان و دیگر جاها دیده بود به ما کمک می‌کرد.

**بچه‌های کمیته همواره مظلوم بوده‌اند**

بچه‌های کمیته مظلوم بوده‌اند و هنوز هم مظلوم هستند. از مسئولان می‌خواهم که قدر اینها را بدانند؛ چرا که انقلاب به این نیروها نیاز دارد، حتی اگر ۷۰ سالشماز باشند، چرا که این نیروها کسانی نیستند که این انقلاب را رها کنند، چنانسان از جنس انقلاب است و باید مسئولان هر چیزی که شده آنها را حمایت کنند.

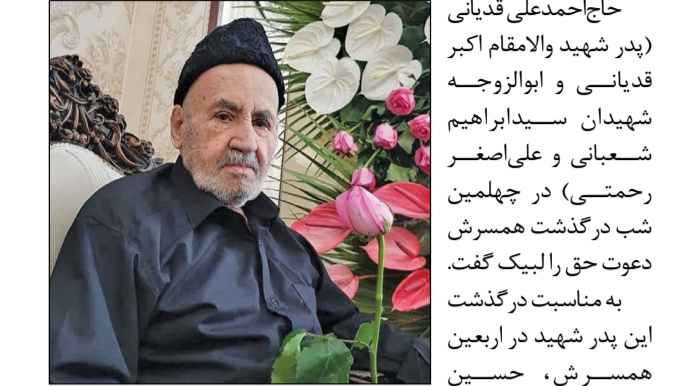
صفحه ۸

یکشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۹۹

۱۲ ذی‌الحجه ۱۴۴۱ - شماره ۲۲۵۲۸

## مقاومت در فضای مجازی

# رحلت پدر شهید قدیانی ۴۰ روز پس از هجرت همسرش!



حاج‌احمدعلی قدیانی (پدر شهید و‌الامقام اکبر قدیانی و ابوالزوجه شهیدان سیدابراهیم شعبانی و علی‌اصغر رحمتی) در چهلمین شب درگذشت همسرش دعوت حق را لبیک گفت.

به مناسبت درگذشت این پدر شهید در اربعین همسرش، حسین قدیانی، نویسنده و فرزند شهید و نوه زوج تازه درگذشته، در فضای مجازی نوشت:

سال‌ها پیش در بیستون هنگام تماشای آن کوه آشنا به تیشه فرهاد عجیب مات شدم از این عشق شیرین، خا خدا می‌کردم راست باشد این قصه و تنها افسانه‌ای زاده ذهن شاعری نباشد؛ بعدها اتفاقاتی افتاد که دیدم آب در کوزه و ما تشنه‌ایم این گردیم؛ در خبرها می‌خواندم که پدر شهیدی به پای نام مادر شهید بود، برداشته بودند و اسم یک مرد نکشیده، به ۲ ماه نکشیده، مادر شهید هم! اخیرا دیدنی‌هایی این شنیده‌ها را تکمیل کرد؛ حدود ۱۰ روز پیش که رفته بودیم سنگ‌مزار مادر بزرگ را نصب کنیم، ناگهان چشمم به یک قبر بالاتر از قبر عزیز افتاد؛ تعجب کردم؛ سنگ را که به نام مادر شهید بود، برداشته بودند و اسم یک مرد را- لابد پدر شهید- که روی یک پلاک نوشته شده بود، فرو کرده بودند درون خاک! به نیم‌ساعت نگذشت کس و کار آن مزار آمدند؛ علت را پرسیدیم، در آمدند: «۴۵ روز پیش مادر ما فوت کرد و همین دیروز هم پدر ما! اصلا تاب دوری هم را نداشتند این مادر و پدر شهید که یک عمر در یک طرف غذا می‌خورند و عشق‌شان شهره فک و فامیل بود!» هری دلم ریخت؛ یاد پدر بزرگ خودم افتادم که مرتب می‌گفت: «من بعد از عزیز دلم زیاد در این دنیا نمی‌مانم!» یادش به خیر! سه هفته پیش رفته سری به باباکبابی بزنم که موقع خداحافظی رسماً دلم را کباب کرد: «این چند روز را همین جا بمان و خودت کارهایم را بکن!» قول می‌دهم زیاد اذیت نکیم!» این را به دیگر نوه‌ها هم گفته بود پدر بزرگ؛ من که جای خود داشتم؛ با این‌که کار شماره ۸ روزنامه‌دیواری «حق» مانده بود، فرض کردم نباید این فرصت بل‌که نعمت را از دست بدهم؛ ماندم پیش پدر بزرگ تا دم آخر که بنده‌خدا این روزهای آخر حتی تاب یک نفس راحت هم نداشتم؛ حالا تو ببین این پدر بزرگ ما، این پدر سینه‌سوخته شهید چه‌جوری شیدا و مجنون همسرش بود که عدل در چهلمین روز فوت عزیز مسافر آسمان شد! چند سالی است باب شده که می‌گویند: «مذهبی‌ها عاشق ترند» اما من به چشم خود دیدم که در میان مذهبی‌ها عشق میان مادران و پدران شهدا نمک دیگری دارد! الانه دیگر هیچ برایم مهم نیست که عشق فرهاد به شیرین و اذیت‌ناپذیر داشته باشد یا نه؛ من راوی بیستون زمان معاصرما؛ تا پدر و مادر عاشق هم نباشند، از جگر گوشه‌شان ششید در نمی‌آید؛ این باید شیرین‌تر از شیرین باشد و مرد فرهاد‌تر از فرهاد تا از یک طفل ۱۳ ساله، شهید حسین فهیمده دربیاید! در این عصر اوده به عشق‌های مثلثی و پادکنکی، مقدر خاطر خواه‌مان بوده خدا که پیش چشم‌مان هم‌چین درانه‌هایی گذاشته؛ مرگ آگاهی شنیدیم و عشق آگاهی دیدیم! الحمدلله…



## چمران را دوست داشتم ولی الان بیشتر دوست دارم!



شهید چمران در یکی از عملیات‌های نامنظم در شیی مهتایی وقتی با هم‌رزماش در حال طی مسیر برای شیخون زدن به متجاوزین بعثی بودند، ایشان یک لحظه می‌ایستد و به همراهانشان می‌گوید به زیر پای‌های خود بنگرید، می‌بینند زیر پایشان پر از گل‌های شقایق است و به همین خاطر آن دشت را دور می‌زنند و سپس اقدام به عملیات می‌کنند، در حالی که باران ایشان می‌گفتند بعد از عملیات عراقی‌ها آنجا را با تیربار و خمپاره شخم خواهند زد، ولی دکتر چمران گفتند ما آنها را زیر پا له نخواهیم کرد، وقتی این جریان به استحضار امام(ره) می‌رسد امام(ره) می‌گوید: من چمران را دوست داشتم ولی الان بیشتر دوست دارم.

**روایتی از سردار فتح‌اله جمیری، وبلاگ خاطرات ۵۷**

### یک شهید، یک خاطره

## خانه‌ای در آخرت

**مریم عرفانیان**

آخرین دفعه‌ای که برادرم حسین می‌خواست به جبهه برود همسرش چند بار به او گفت زمینی را که جهت ساختن خانه گرفته‌ایم حداقل به پوشش برسان تا به‌اصطلاح یک خانه‌ای برای خودمان درست کنیم.

ایشان در جواب گفت: «لان وقت خانه درست کردن نیست. ما باید به فکر درست کردن خانه‌ای در آخرت باشیم. شما دعا کن من شهید شوم خانه‌ای در آنجا برایت ساخته می‌شود.»

**خاطره‌ای از شهید حسین قاننی، از مجموعه ایثارنامه جلد ۶۳**
**راوی: حسن قاینی، برادر شهید**